

دادگاه میکنونوس و قشقرق جمهوری اسلامی

آنها جلوگیری می‌کرد، اعلام نمود. همین سیاست وقت‌کشی و جنگ فرسایشی به آن دست‌هایی میدان داد تا شاهدین C و B را به میدان آورند و نگذارند که ماجرا به همان سادگی که نقشه‌اش ریخته شده بود، فیصله یابد. شاهد C که نشریه نیمروز وی را با نام محمدعلی مصباحی معرفی نموده است، همان کسی است که دادستان فدرال آلمان بدنیاال شهادت وی اعلام داشت که: «او کسی است که میدانند از چه سخن می‌گوید.» شاهد C که یکی از مأمورین بسیار برجسته اطلاعاتی جمهوری اسلامی بشمار می‌رفت، در شهادت خود زیر و بم واقعه قتل عام میکنونوس را بر روی سفره ریخت و آنچه را که برای نیروهای مردم ایران و نیروهای انقلابی این سرزمین عیان است، این بار از زبان مأمور اطلاعاتی بیرون داد و آن این‌که این قتل عام با دستور اکید خامنه‌ای و تأیید مستقیم رفسنجانی ادامه در صفحه ۲

دادگاه میکنونوس به هفته‌های پایانی کار خود نزدیک می‌شود. کار این دادگاه که قرار بود از جانب دو طرف قضیه یعنی دو دولت آلمان و جمهوری اسلامی به خوبی و خوشی پایان یابد، دارد کم‌کم به جاهای باریک می‌کشد. دادستان فدرال آلمان با توجه به اسناد و مدارک و شاهدین انکارناپذیر دیگر چاره‌ای ندید جز این که در کیفرخواست خود رسماً خامنه‌ای را به عنوان آمر قتل صادق شرفکندی - دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران - و سه تن از یارانش معرفی کند و برای رفسنجانی و فلاحیان و ولایتی نقشی فعال در این قتل‌ها قائل شود. به افتضاح کشیده شدن قضیه میکنونوس از سوی به علت حماقت جمهوری اسلامی بود که چند ماه پیش درست در اوانی که دادستان برای قرائت کیفرخواستی که در آن نامی از فقها و آیات عظام نرفته بود، آماده می‌شد، ناگهان رژیم آمادگی خود را برای ادای شهادت دو شاهدش که تاکنون از اظهارنظر

ماهنامه

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال سوم شماره ۲۵ - آذر ۱۳۷۵

تجارب جنگ اسپانیا

در ششم نوامبر امسال شصت سال از مبارزه قهرمانانه تیپ بین‌المللی **International Brigade** در ورود به جنگ جمهوریخواهان اسپانیا علیه فاشیستها و سلطنت‌طلبان می‌گذرد.

کمتر کسی وجود دارد که در مبارزه سیاسی پیراهنی پاره کرده باشد و نبرد خلق قهرمان اسپانیا را نشاند و به آن ارج نهد. ارنست همینگوی نویسنده مرفقی آمریکائی در اثر درخشان خود بنام "زنگ‌ها برای که به صدا درمی‌آیند؟"، گوشه‌ای از مبارزه این ملت قهرمان را بازتاب داده است.

وقتی جمهوریخواهان در یک انتخابات دموکراتیک بساط سلطنت را برچیدند، خانواده سلطنتی، کلیسای متعصب کاتولیک و فالاتزیستها به زیر بار نرفتند و به یاری ارتشهای خارجی جبهه خلق اسپانیا را به خاک خون کشیدند. ده‌ها هزار کمونیست، دموکرات و انقلابی با سازمان‌دهی کمونیستها به اسپانیا روان شدند تا از دست‌آوردهای خلق اسپانیا در مقابل فاشیسم بهمی و متجاوز دفاع کنند. تیپ بین‌المللی که مرکب بود از نمایندگان ۵۳ ملل مختلف با تعدادی حدود ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر در این جنگ فعالانه شرکت جستند و برای آرمانهای خود جنگیدند. خون نویسنده مجاری ماته زالکا Mate Zalka، هانس بایملر Hans Beimler، کمیسر سیاسی هنگ تلمن (تلمن - دبیرکل حزب کمونیست آلمان که در بازداشتگاههای نازی به قتل رسید - توفان) عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان، کمیسر سیاسی هنگ انگلیسها و نویسنده و تاریخ‌نویس انگلیسی رالف فوکس Ralf Fox و نینو نانتی Nino Nanetti عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا در کنار خون ده‌ها هزار کمونیست و ادامه در صفحه ۴

کلاف سر در گم

است که حزبی می‌تواند دارای رهبری خیانتکار به طبقه کارگر باشد، دیکتاتوری پرولتاریا را که نظریه مارکس و لنین است بدور اندازد، با امپریالیستها زد و بند کند، به ممالک مستقل تجاوز آشکار نماید، کمونیستها را برندان انداخته و به بهانه استالین زدائی سر به نیست کند، آنوقت سر موئی هم از سوسیالیسم بودنش کاسته نشده باشد. یعنی می‌تواند سوسیالیسم مافیائی، سوسیالیسم سلطنتی، سوسیالیسم سرمایه‌داری دولتی نیز قابل تصور باشد. می‌شود کشوری سوسیالیستی باشد معدالک رهبریش خائن به منافع پرولتاریا، می‌شود کشوری سوسیالیستی باشد معدالک رهبریش در مجموع همدست امپریالیسم آمریکا. با همین منطق رویزیونیستها ماهیت سوسیالیسم را از ماهیت حزب، از ماهیت نظریات حزب، از ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا جدا می‌کردند. برای آنها رهبری سیاسی تافته‌ای جداافتاده از امر ساختمان سوسیالیسم بود. کافی بود وسایل تولید در دست دولت متمرکز باشد تا از نظر رویزیونیستها کشور سوسیالیستی بحساب آورده شود. اینکه ماهیت دولت چیست، برای رویزیونیستها امر اساسی نبود. شوروی حتی پس از استقرار نظریات رویزیونیستی خروشچف بر حزب و ادامه در صفحه ۲

حزب توده در نامه مردم نوشت: "اینک دیگر تردیدی نیست که آغاز روند "پروسترویکا" در حزب کمونیست شوروی (بخوانید رویزیونیستی - توفان)، آغاز روند باز بینی کامل در ساختمان سوسیالیسم با هدف نابودی آن و نه "سوسیالیسم بیشتر" آنطوری که طراحان آن مطرح می‌کردند، بود. رشد این نظریه ضد مارکسیستی (نظریات گورباچف - توفان) که حتی بر اساس اعتراف رهبران این حرکت به هیچ پایه نظری - علمی استوار نبود... به افراد فرصت طلب و مشکوکی مانند یلتسین‌ها، شواردنازده‌ها و یاکوولف هافرست داد تا با استفاده از فضای ایجاد شده برنامه‌های از پیش تنظیم شده برای نابودی سوسیالیسم را به پیش ببرند. عمل بعدی این افراد و بخش‌های قابل توجهی از هیئت سیاسی و کمیته مرکزی وقت ح.ک.ا.ج.ش.، برای کسی جای کوچکترین شکی را پیرامون خیانت آگاهانه کسانی مانند گارباچف و همکاران او باقی نمی‌گذارد. (نامه مردم شماره ۴۴۷ ص ۶، تکیه از توفان).

اگر برای کسی جای تردیدی نسبت به خیانت رویزیونیستها نمانده باشد برای حزب توده هنوز جای تردید فراوان وجود دارد زیرا این حزب هنوز نیز معتقد

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

دادگاه میکونوس...

ضورت گرفته است. این بار «ضداقلاب» و «منافق» نبود که چهره راستین جنایت‌کاران حاکم بر سرزمین ما را به نمایش می‌گذاشت بلکه درست از کانون خیانت و جنایت فردی از میان خودشان به هر دلیل به میان آمد و پته «ولی فقیه» و دار و دسته‌اش را بر آب ریخت و دولت آلمان را برای به خوبی و خوشی پایان دادن دادگاه میکونوس در محظوریت اخلاقی قرار داد. موسویان سفیر حکومت اسلامی در آلمان برای رفع رجوع کردن این افتضاح در مصاحبه با مطبوعات آلمان از شاهدی موهوم که وجود خارجی ندارد نام برد ولی اربابان همین آقا چندی بعد اظهار داشتند که آقای «مصباحی» فردی است که به جرم کلاهبرداری در ایران تحت تعقیب است. چه می‌شود کرد. هر آزادی خواهی که در ایران دستگیر می‌شود، «لواط‌کار» و «معتاد» است و هر که از میان خود اینان می‌آید و از دستگاه می‌برد، کلاهبردار. نمونه‌ی آقای مؤتمر در آمریکای جنوبی هنوز در خاطره‌ها باقی است. آن چه که در این جیمزباند بازی سوپر مأمور امنیتی رژیم به چشم می‌خورد آن بود که وی با این شرط حاضر به شهادت شده بود که نام و مشخصات وی کاملاً مخفی بماند و دادگاه در جریان اظهارات او کاملاً سری برگزار گردد که همین‌گونه نیز شد. ولی از سوی دیگر همین جناب مأمور زندگی‌نامه امنیتی و سیاسی خود را بروز داده است و حتی اظهار داشته که رژیم همسر و فرزندان وی را به صورت گروگان نگاه داشته است. به کلام دیگر جمهوری اسلامی از مشخصات وی باخبر بوده و او را می‌شناسد. پس این آقای مأمور از چه کسی می‌هراسد که نام خود را بروز نمی‌دهد. طبیعی است که این ترس و وحشت از فرزندان ملتی است که این آقا و یارانش سال‌هایتمادی آنها را به بند کشیدند، شکنجه کردند و کشتند. جمهوری اسلامی هرچه بیشتر در منجلاب سقوط و نیستی فرو رود، تعداد سرانگشتانش که راه نجات خود را می‌پویند، افزون‌تر خواهد شد و تعجیبی نخواهد داشت که اینان از ملتی که در غل و زنجیرشان کرده‌اند در هراس باشند.

در این میان جمهوری اسلامی بدنبال قرائت کیفرخواست از سوی دادستان فدرال آلمان آن چنان غوغایی برپا کرد، که اگر کسی وی را نمی‌شناخت، گمان می‌برد که اکنون کمر غول سهمگین آلمان را خواهد شکست. رژیم از مقامات «آریایی» و «نازی‌های جدید» آلمانی نام برد. ناگهان پس از ۸ سال بیادش آمد که «کشور دوست و برادر» آلمان در قتل عام شیمیایی مردم ایران و کردهای حلبچه سهیم است و این کشور را تهدید کرد که از وی به یک دادگاه

بین‌المللی شکایت خواهد برد. از «فتوای» قتل دادستان‌های آلمان سخن راند و در تمامی این داد و فریادها و تفاسیر مختلف کتبی و شفاهی بر این نکته تأکید می‌کرد که دولت آلمان باید پرونده قتل میکونوس را مختومه اعلام نماید. جمهوری اسلامی در این اوضاع نابسامانی که برایش بوجود آمده است، حتی حاضر شد پرده عفاف و حجب دروغین بورژوازی را نیز پاره کند و آنچه را که کمونیست‌ها همواره درباره سرمایه‌داری گفته‌اند به زبان بورژوازی اقرار کند که خطاب به دولت سرمایه‌داری آلمان بگوید که «ای آقا اینقدر از تفکیک سه قوه دم نزنید، ما که دیگر می‌دانیم این مزخرفات مصارف دیگر دارد.»

جالب اینجا است که دولت آلمان علیرغم فریادهای گوشخراش جمهوری اسلامی حتی ککش نیز نگزید و به چند اظهار نظر دیپلماتیک و ارسال نامه بسنده کرد. او حریفش را می‌شناخت و هر دو طرف قضیه می‌دانند که از یکدیگر نخواهند برید.

جمهوری اسلامی با تاکتیک باجگیری وارد میدان شده است و این غوغا برای آن برپا گردیده تا بر حکمی که قرار است در ژانویه سال آینده میلادی صادر گردد، به نفع خود تأثیر گذارد. جمهوری اسلامی به مرگ مختومه کردن پرونده می‌گیرد تا به تب زندانی کردن دارایی و سایر اوپاش متهم راضی گردد. برای رژیم زندانی شدن دارایی اهمیت چندانی ندارد ولی این را نخواهد پذیرفت که تروریسم دولتی وی به عنوان متهم محکوم گردد. رژیم رضایت نخواهد داد که در حکم صادره نامی از خامنه‌ای و فرسنگانی به عنوان قاتلین اصلی این پرونده برده شود. این آن چیزی است که جمهوری اسلامی با فریادهای ناهنجارش در پی کسب آن است. اگر تا امروز این قشقرق پایان نگرفته باشد، رژیم طرف روزهای آتی این غائله را خواهد خوابانید با این امید که هیاهوها و عربده‌هایش تأثیر خود را بر قضاتی که حکم را صادر خواهند کرد، گذاشته باشد. بی‌جهت نیست که رژیم در این گیر و دار دائماً از مثال «سلمان رشدی» سخن می‌راند و با زبان بی‌زبانی به آنها می‌گوید که حکم را صادر خواهند کرد می‌گوید که از سرنوشت رشدی عبرت بگیرند.

این‌گونه که به نظر می‌رسد دولت آلمان با پیشنهاد جمهوری اسلامی دایر بر محکوم کردن متهمین ولی نام نبردن از تروریسم دولتی این رژیم موافقت دارد.

دنیا را چه دیدید شاید پس از چندی همانند کورش فولادی قاتلی که در فرانسه بدنبال سوءقصد نافرجام به شاپور بختیار زنی بیگناه را کشت و پس از آزادی از زندان فرانسه نماینده مجلس جمهوری اسلامی شد، دارایی نیز سرنوشت مشابهی پیدا کند و بی‌سر و صدا

پس از آزادی از زندان آلمان در کنار سایر قاتلین و جنایت‌کاران در مجلس نشیند.

حال جای آن دارد که آتپایی که سال‌های سال دم از عرفان خامنه‌ای زدند و این جانور را پیر خرابیات و صوفی قرن معرفی کردند و بدین ترتیب با افشاندن این سموم خاک در چشمان مردم پاک ایران ریختند و جای دوست و دشمن را عوض کرده و به مخدوش کردن مرزها پرداختند، همان‌هایی که از خانه‌ی دیو خانه‌ی پدری ساختند، آری جا دارد که اینان یا مهر سکوت بر لب زنند و یا به همان آغوش صوفی قرن بازگردند. هرچه باشد جای مأمورین C و B خالی شده است.

کلاف سر درگم...

نقی دیکتاتوری پرولتاریا از نقطه نظر رویزیونیستها همواره سوسیالیستی بوده است. همین تفکر است که امروز وقتی از تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی یاد می‌کند به عدد ۷۵ سال می‌رسد زیرا مجبور است تمام دوران صدارت گورباچف و حتی ماهها پس از گورباچف را که برای حزب توده حداقل از زمان دبیرکلیش از همان سال ۱۹۸۵ عامل امپریالیسم بود، به حساب سوسیالیسم منظور کند (گورباچف در ۱۹ تا ۲۱ اوت ۱۹۹۱ از دبیرکلی حزب استعفاء داد ولی برای نشریه نامه مردم شوروی تا سال ۱۹۹۲ سوسیالیستی بوده است). چرا؟ زیرا با منطق رویزیونیستها به قواره اقتصاد هنوز دست نخورده است و اقتصاد دولتی متمرکز مستقر است، و لذا نمی‌توان سوسیالیسم را پایان یافته تلقی کرد. در سوسیالیسم توده‌ای سیاست از اقتصاد جداست و هرگز نقش تعیین‌کننده ندارد. این گفتار نفز لنین که «سیاست بیان متمرکز اقتصاد است» برای رویزیونیستها مفهومی بی اعتبار است، عبارتی کله‌پاست. اگر یاور ندارید به تحلیل اخیر نامه مردم شماره ۴۹۲ ص ۳ گوش دهید. آنها می‌نویسند: «... ولی حقیقت آن است که ارزش و اعتبار نظریات علمی مارکس، انگلس و لنین که امروز در کنار تجربه هفتاد و پنج سال کار ساختمان جامعه سوسیالیستی در اختیار جنبش کارگری و کمونیستی جهان قرار دارد، بیش از پیش در تجربه روزمره توده‌ها درستی خود را به اثبات می‌رساند.» (تکیه از توفان).

تجربه توده‌ای نشان می‌دهد که سوسیالیسم را می‌شود بدون کمونیستها ساخت. این سوسیالیسم با سوسیالیسم سوسیال‌دموکراتها فرقی ندارد و آخر نیز نقاب خودش را بر زمین می‌اندازد.

ربودن فرج سرکوهی: اقدامی برای ارباب تمامی روشنفکران ایران

باخبر شدیم آقای فرج سرکوهی، سردبیر ماهنامه آدینه که عازم سفر به آلمان بود، به طرز مشکوکی در فرودگاه تهران ناپدید گردیده است. سرکوهی یکی از تلاشگران پیگیر برای تشکیل مجدد کانون نویسندگان ایران و یکی از امضاکنندگان بیانیه ۱۳۴ تن می باشد. بیانیه ای که فقدان آزادی بیان و عدم صلاحیت سردمداران فرهنگ ستیز اسلامی و ایجاد مانع برای نشر آثار نویسندگان را بازتاب نموده و اعتراضات گسترده ای را علیه سانسور و اختناق در ایران موجب گشت.

فرج سرکوهی بارها چه از طریق سخنرانی هایش در خارج از کشور و چه از طریق ماهنامه آدینه، ساطور جهل جمهوری اسلامی بر فرق آزادی بیان و قلم را مورد انتقاد قرار داده و از حقوق دموکراتیک و صنفی نویسندگان و روشنفکران اهل قلم دفاع نموده است. بنابر این ناپدید شدن این روشنفکر منتقد با چنین سوابق مبارزاتی امری تصادفی نیست و دستان به درازی جنایت و خیانت مأموران امنیتی جمهوری اسلامی در این آدم ربایی ضدانسانی و تروریستی به چشم می خورد. از رژیم می که نویسندگان معترض را «تفاله های بجا مانده و سگ ولگرد» می نامد که گویا «قلم حیا دارد از تاریخ رذالت» شان و حتی نویسندگان غیر ایرانی را به مرگ تهدید می کند و جایزه های چندین میلیون دلاری از کیسه مردم ایران تعیین می کند و آنها را مورد ترور و سوء قصد قرار می دهد، برآستی انتظاری جز این نمی رود.

ایرانیان آزادیخواه!

اکنون از سرنوشت فرج سرکوهی خبری در دست نیست. بیم آن می رود که تبهکاران رژیم اسلامی این بار نیز با همان اتهامات موهوم و در قالب «جاسوسی، همجنس گرایی، ارتباط با ضدانقلابیون فراری، اعتیاد به تریاک و مصرف مشروبات الکلی و...» سرکوهی را مورد آزار و شکنجه و محاکمه قرار دهند و سرانجام وی را به سرنوشت سعیدی سیرجانی دچار سازند.

از این رو بازداشت فرج سرکوهی یک اقدام تروریستی و ضدانسانی برای ارباب همه دگراندیشان و روشنفکران ایران است. رژیم اسلامی با اینگونه اعمال جنون آمیز قصد دارد صدای هر اعتراضی را خاموش سازد و لذا اعتراض گسترده علیه آن وظیفه بزرگ همه نیروهای مترقی و انقلابی است. باشد تا با اعتراضات یکپارچه سیاسی و بسیج افکار عمومی در دفاع از جان فرج سرکوهی و صدها نویسنده متعهد و مترقی، در افشای این رژیم آدمخوار بکوشیم.

سرتگون باد رژیم فاشیستی - مذهبی جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی و سوسیالیسم!

هواداران سازمان کارگران مبارز ایران در خارج از کشور

هواداران حزب کار ایران در خارج از کشور

۸ نوامبر ۱۹۹۶

تجارب جنگ...

ضد فاشیست اسپانیایی در یک نهر جاری شد. آنها جنگیدند و جان خود را برای آینده بشریت فدا کردند. برای آنها پیروزی خلق اسپانیا در عین حال پیروزی خلق آلمان و ایتالیا، مجارستان و یا یوگسلاوی بخاطر هدف مشترک بود. آن روز در دنیا تنها روح انترناسیونالیستی، روحیه برادری بین‌المللی تبلیغ می‌شد و حربه مهمی در مقابل ناسیونالیسم کور و جنگ طلب در عرصه جهانی بود. هنگ آبراهام لینکلن از آمریکا همانگونه پیکار می‌کرد که هنگ گاریبالدی از ایتالیا و هنگ تلمن از آلمان می‌رزمید. شانه به شانه و گام به گام. از هنگ دیمیتروف که از یوگسلاوی آمده بود ۱۷۰۰ نفر جان خود را برای آزادی بشریت از دست دادند. آسمان آبی اسپانیا خونین شد ولی کمونیستهای ملل مختلف خود را برای مبارزه ضد فاشیستی در عرصه جهان آماده کردند و جبهه اسپانیا اولین گام آنها در این راه بود.

فلاتزیستها در سال ۱۹۳۹ سرانجام در جنگ داخلی اسپانیا پیروز شدند. جنگی که بیش از یک میلیون کشته بجای گذارد. یک چهارم قهرمانان انترناسیونالیست تیپ بین‌المللی نیز در این راه جان باختند.

اتحاد جماهیر شوروی استالینی نقش بسیار مهمی در سازماندهی تیپ بین‌المللی و یاری به خلق اسپانیا ایفاء کرد و علیرغم خرابکاری تروتسکیستها و آتارکو سندیکالیستها موفق شد به کمک رفقای اسپانیایی بشتابد و در این راه از کمکهای مالی، داروئی، نظامی، انسانی به آنها علیرغم محاصره دریائی امپریالیستها و علیرغم اینکه شوروی نوپا خود برای ساختمان سوسیالیسم به جزئی ترین کمکها نیاز داشت، دریغ نکرد و این عالی‌ترین نوع بیان برادری و دوستی بین‌المللی بود. نقش رفقا گریگورویچ مشاور عالی ارتش جمهوریخواهان، سموشکوویچ مشاور عالی نیروی هوائی و... در این راه بسیار ارزنده بود.

پس از شکست جمهوریخواهان در اسپانیا و مهاجرت عظیم آنها به فرانسه آمریکا، کانادا سالهای مدید فرانکوی فاشیست این همدست هیتلر، برای سرکوب کمونیستها توسط امپریالیستها در اسپانیا برسرکار ماند و حتی بعد از پایان جنگ جهانی دوم نیز علیرغم فشار شوروی که با استناد به توافقات متفقین در خواست می‌کرد همدستان هیتلر را از کار برکنار کنند و فرانکو را به سزای اعمال جنایتکارانه‌اش برسانند، سایر دول پیروز حاضر نشدند یک سرمویی از فرانکو کم گردد. آنها به ژنرال فرانکو برای مبارزه با کمونیسم و سرکوب آزادیخواهان احتیاج داشتند. پس از مرگ فرانکو نیز پسمانده سلطنت طلبانی را که ملت اسپانیا آنها را در یک انتخابات دموکراتیک به زباله‌دان تاریخ فرستاده بودند بر سرکار آوردند. فرانکو با سرکوب کمونیستها و

آزادیخواهان قبرستانی آفرید تا در سکوت آن خاندان سلطنت بر سرکار آیند. متأسفانه شوروی استالینی نیز با در غلطیدن به دامان رویزیونیسم نه می‌خواست و نه ماهیتاً می‌توانست به خلق قهرمان اسپانیا برای حفظ سنت ضد سلطنت خود یاری برساند. خالی از فایده نیست اگر ما ایرانی‌ها بدانیم که این آقای خون کارلوس که تاج پادشاهی اسپانیا را بر سر گذارده و خودش مستولدا استبداد وحشیانه فرانکو و امپریالیستهاست برای حمایت از سوسیالیستهای دست راستی در انتخابات اسپانیا و تحمیل مردم این کشور به شاه سرنگون شده ایران متوسل شد و برای وی نامه نوشت که از وی برای انجام تبلیغات انتخاباتی که بنحو آزاد و دموکراتیک در کشور پلورالیستی اسپانیا برگزار می‌شود با دلارهای آمریکایی حمایت نماید و سرکیسه را شل کند. این پادشاه ظاهر فریب که از طرف سلطنت طلبان ایرانی بمنزله پادشاه نمونه معرفی می‌شود و داغ دل آنها را تازه می‌کند به چنین کار ننگینی دست زد و صد البته سلطنت‌طلبان ایرانی به این امر اعتراضی ندارند چرا که پادشاه اسپانیا از همدست خود پادشاه ایران برای سرکوب و فریب خلق اسپانیا طلب نیکی کرده است بر این مصداق که روزی ایزد در بیابانت دهد باز. خوان یغمائی که شاه پهن کرده بود، انبانی بود که از آن متحدین شاه برای حفظ "دموکراسی" در جهان "آزاد" متمتع می‌شدند. این دسترنج زحمتکشان ایران بود که مورد بهره‌ر قرار می‌گرفت تا زحمتکشان اسپانیا را فریب دهد.

مبارزه قهرمانانه خلق اسپانیا دارای اهمیت بین‌المللی بود. در طی سه سال مبارزه بی وقفه علیه سلطنت، کلیسای مرتجع کاتولیک، زمین‌داران بزرگ و ارتجاع فاشیستی. مبارزه بی‌امان بر ضد ارتجاع داخلی و خارجی، زحمتکشان اسپانیا در روند مبارزه قهرآمیز و در شکل مسلحانه آن نشان دادند که اتحاد محکم تمام نیروهای دموکرات و ضد فاشیسم که حاضر باشند برای دموکراسی و آزادی از جان خود بگذرند و اسلحه بدست گیرند شرط بدوی و مقدمه قطعی برای یک مبارزه موفق علیه فاشیسم، ارتجاع و ضد انقلاب می‌باشد. با فاشیسم و ارتجاع نمی‌توان کنار آمد و به آنها اعتماد کرد. ارتجاع در اولین فرصت خنجر خود را بر پشت جنبش فرو می‌کند. ارتجاع فاشیستی قابل استحاله نیست. پس از تجربه کمون پاریس که ارتجاع آلمان بیاری ارتجاع فرانسه برای سرکوب کموناردها به میدان آمد، پس از تجربه اتحاد جماهیر شوروی استالینی که ارتجاع جهان برای حمایت از گارداهای سفید به یاری ارتجاع تزارسیم بلند شد و با چهارده ارتش به اولین کشور سوسیالیستی جهان حمله برد، تجربه اسپانیا سومین تجربه زنده جهانی است که نشان می‌دهد ارتجاع جهان با یکدیگر پیوند مؤدت و

برادری دارد و در مقابل جبهه انقلاب متحد یکدیگر محسوب می‌گردد. آنها برای پیروزی در ضد انقلاب به آلمان و ایتالیا و سربازان مراکشی تکیه کردند و این در حالی بود که امپریالیستهای انگلیس، فرانسه و آمریکا همه را از دخالت در امور داخلی اسپانیا منع می‌کردند و بی‌طرفی اختیار کرده در رساندن اسلحه شوروی به جمهوریخواهان اخلال می‌کردند.

اهمیت مبارزه مردم اسپانیا برای استقرار جمهوری دموکراتیک بخاطر مقاومت در مقابل ارتجاع داخلی و ایستادگی در برابر تهاجم نیروهای خارجی ایتالیائی و آلمانی و سربازان مراکشی درسی آموزنده برای همه جبهه‌های ضد فاشیستی در عرصه جهان بود و بهمین جهت آوازه آن از مرزهای جغرافیائی اسپانیا گذشت و برای همه زحمتکشان و نیروهای دموکرات و انقلابی به حماسه‌ای جاویدان بدل شد. این تجربه منبع فیض کمونیستها و ضد فاشیستهاست.

تجربه اسپانیا نشان داد که جمهوری نوزاد اسپانیا که در یک انتخابات آزاد و دموکراتیک به پیروزی رسیده بود، از طرف بورژوازی بزرگ اسپانیا همراه کلیسا و بزرگ زمین‌داران سرکوب شد. این تجربه نشان داد که واژه دموکراسی برای سرمایه‌داری حرف پوچی است و آنرا همواره بر اساس منافع طبقاتی خود تفسیر می‌کند و ارزش مطلق به آن نمی‌نهد و برای آن کوچکترین احترامی نیز قایل نیست.

ما باید از تجارب خلق اسپانیا بیاموزیم. بیاموزیم که برای سرنگونی ارتجاع، فاشیسم مذهبی به یک جبهه واحد انقلابی نیاز است که با مبارزه قهرآمیز علیه این دستگاه جابر برخیزد و همه کمونیستها، دموکراتهای انقلابی و آزادیخواهان واقعی را در برگیرد. ما باید از روح برادری ملتها بیاموزیم و آنرا در مقابل ناسیونالیسم تنگ‌نظر و متعفن تبلیغ کنیم. ما باید در مقابل تبلیغات کور سلطنت‌طلبان و ناسیونالیستهای نوظهور سنتهای جنبش کمونیستی را که رفقای ما برای ما با خون خود نوشتند زنده نگهداریم.

درد بر رفیقان تیپ بین‌المللی که مظهر روحیه دوستی و همستگی جهانی بودند.

معجون مهلک...

که به اصول مارکسیسم - لنینیسم اعتقاد دارند باید از خود همت بروز دهند، بر نگرانی‌ها و تردیدهای خود غلبه کنند و سدی بر سر راه گردش به راست و گسترش اپورتونیسم بوجود آورند. دو تشکل حاضر در توفان دست همه را در این راه می‌فشارند.

معجون مهلک...

سردرگمیهای فکری و ناروشنیهای تئوریک که تنها در عرصه مبارزه عملی هدفمند قابلیت زدایش دارند نیست. آنها با یاری یکدیگر به تبلیغ و انتشار سردرگمیهای مشترک دامن می‌زنند و باعتبار نام چپ و اینکه یک اکثریت عددی را بدور محور گپ زنی بی سرانجام گردآورده‌اند به توهم نیروهای هوادار طبقه کارگر دامن می‌زنند که می‌پندارند ممکن است از این اما مزاده معجزه‌ای بدست آید. بسیاری از این بحثها، در مورد حزب طبقه کارگر، اصول مرکزیت دموکراتیک، تبعیت اقلیت از اکثریت، پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه با فراکسیونسم در درون حزب طبقه کارگر و یا کرنش در مقابل پارلمانتاریسم بورژوازی و نفی خصلت طبقاتی دموکراسی و قبول این دروغ بزرگ بسورژوازی که کثرت احزاب بسورژوازی نشانه دموکراسی مردمی و انتخابات آزاد است، همه و همه مسایلی نیستند که به تازگی پیدا شده باشند، مسایلی نیستند که اندیشمندان "چپ" ما بخواهند پاسخ به آنها را بمنزله کشف تازه خود به ثبت تاریخ برسانند. در این زمینه ها که مرزهای روشن میان کمونیستها و سوسیال دموکراتها، سوسیال شونیستها، سوسیال رفرمیستهاست که امروز به یاوران بی نقاب بورژوازی امپریالیستی بدل شده اند را برجسته می‌کنند، سالها جدل سیاسی در جریان بوده و کتب و رساله‌های فراوان بچاپ رسیده و به انشعاب در انترناسیونال دوم منجر شده است. تجربه تاریخ نیز در مقابل ماست و نشان می‌دهد که آنان که از همین نظریات دفاع می‌کردند، نظیر حزب سوسیال دموکرات آلمان و یا فرانسه، اسپانیا و یا ایتالیا به تکیه گاههای مهم بورژوازی امپریالیستی کشورهای خودی بدل شده‌اند. این عده نتوانستند بورژواها را قانع کنند که از بهره کشی انسانها دست بردارند و حقوق اکثریت را برسمیت بشناسند، بلکه برعکس به عامل همان بورژوازی بدل شده و سیاست غارتگرانه آنها رنگ آمیزی می‌کنند. این احزاب با توطئه‌های تبلیغاتی و تحمیق‌گری بورژوازی قادر به شرکت در حکومت نیستند و تازه چنانچه بدولت وارد شوند همان سیاست بورژوازی امپریالیستی را ادامه می‌دهند. تجربه زنده تاریخ نشان می‌دهد که در این مبارزه حق به جانب پرچمداران انترناسیونال سوم بود که در رد نظریات اپورتونیستها و رفرمیستها افشاءگری می‌کردند و سرنوشت محتمل امروز آنها را پیش‌گویی می‌نمودند. حال با این همه مثالهای زنده تاریخی، با این همه پاسخهای درست به نظریات نادرست گذشته، برخی آمده‌اند با برپا کردن مجالس، بحثهای زنگار گرفته را از قبر تاریخ به بیرون بکشند و دوباره برای آن پاسخهای باب طبع روز پیدا کنند. آیا نباید گفت که این کار آب

در هاون کوییدن است.

کمونیستها همواره خواهان روشنی‌اند. اگر آنها از حزب طبقه کارگر صحبت می‌کنند و به لزوم آن تکیه می‌ورزند از جمله از این نشأت می‌گیرند که پاکیزه‌گی ایدئولوژیک را یکی از وظایف این حزب به حساب می‌آورند. یعنی حزب باید به اغتشاش فکری پایان دهد و وحدت اندیشه پدید آمده را به وحدت سازمانی بدل نماید تا بتواند وحدت طبقه کارگر را تامین کند. وظیفه کمونیستها مبارزه برای رفع سردرگمی و نه دامن زدن به سردرگمی است. خواننده بیچاره‌ایکه جنگی طولانی از نظریات چمن در قیچی را بدست می‌گیرد، چنانچه خود از شالوده قدرتمند تئوریک برخوردار نباشد دچار آن چنان گیجی بی حسایی می‌گردد که آن سرش نا پیداست. وی مانند توپ فوتبال از جانب یک نظریه تا شماره بعدی نشریه بدامن نظریه دیگر می‌غلطد و هیچ امری بر وی روشن نمی‌گردد سهل است از مبارزه عملی نیز به بهانه ناروشنی فکری دوری می‌گزیند. هستند بسیاری مسایل تئوریک که فقط در عرصه عمل اجتماعی می‌توان صحت و سقم آنها را محک زد و در میدان بحثهای بی سرانجام به کسی کمک نمی‌کنند.

کمونیستها آنجا که پای مصالحه بمیان می‌آید چنانچه منافع طبقه کارگر حکم کند با شیطان نیز نشست و برخاست خواهند کرد و این جز القبای سیاست است ولی کمونیستها مرز میان خود و شیطان را روشن می‌کنند و به همه می‌گویند که ما با شیطان فرق داریم و آنرا از آن جهت بیان می‌کنند که برای کسی این نشست و برخاست ایجاد ابهام نکند. به تشتت فکری دامن نزنند که این بنفع پرولتاریا نیست. کمونیستها باید برای روشنی و رفع ابهام مبارزه کنند. آنجا که کار آنها به ایجاد توهم و اغتشاش فکری می‌انجامد باید از آن حذر کنند چه برسد به اینکه خود پرچم مشوب کردن افکار را برافرازند.

ما کمونیستها در جامعه بورژوازی زندگی می‌کنیم، از همین بورژوازی حقوق و مزد دریافت می‌داریم، ما اجباراً خوراک تبلیغاتی خود را مانند سایر انسانها از رسانه‌های عمومی همین بورژوازی می‌گیریم، در مدارس با فرهنگ همین بورژوازی تربیت می‌شویم و ایدئولوژی این طبقه را بخورد ما می‌دهند، چپ بروید و راست برگردید مورد حمله همه‌جانبه تبلیغات عوامفریبانه و فریبکارانه همین بورژوازی هستید، بورژوازی می‌کوشد با امکانات عظیم خود، با ماشین گول‌پیکر تبلیغاتی خود با یاری مذهب و روشنفکران جیره‌خوار خود، که قدر عافیت را می‌دانند و برای تداوم آب باریکه خود به خود سانسوری نیز مشغولند، محیطی برای مشوب نمودن افکار پدید آورد که همه را

زیر تنه آن خفه کند. کمونیستها باید ایده‌های کمونیستی را از زیر ضربه کثافات بورژوازی نجات دهند و آنرا به گوش همه برسانند. باید پرچم کمونیستها را بالا برد تا فرق آنها را با نظریات بورژواها همه ببینند و به سوی آنها روی آورند. روشنی این پرچم برای کمونیستها حکم نان و آب را دارد. کمونیستها حتی در درون احزاب کارگری به جدائی تن در می‌دهند تا جبهه کمونیستها از جبهه دشمنان کمونیستها برای همه و بویژه کارگران قابل تمیز باشد. حال عده‌ای پیدا شده‌اند که این دستاوردهای روشن جنبش کمونیستی را به هیچ می‌گیرند و درک نمی‌کنند که کمونیستها باید مرز تمایز خود را با اپورتونیستها و رفرمیستها روشن بکشند، اگر این مرزبندی روشن نباشد مردم از کجا درک کنند که چه کسانی نماینده نظریات نادرست و چه کسانی نماینده افکار درست هستند. اگر این مرز بندی روشن موجود نباشد و برعکس وحدت ظاهری میان کمونیستها و اپورتونیستها در بیرون و در انتظار تجلی نماید، مردم چگونه بفهمند که با اپورتونیستها و مداحان نقابدار بورژوازی نمی‌شود مرز تمایز روشنی نداشت. اگر نقش پیشاهنگ در عین حال نشان دادن راه به توده‌ها نیست پس چیست؟ حرکت در جهت آب؟

درستی این افکار را باید با سازمان مستقل، با نشریه مستقل، با رهبری مستقل به اطلاع همگان رسانید. تشکیل حزب واحد طبقه کارگر بر اساس پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و تجارب غنی جنبش کمونیستی آن یگانه عمل انقلابی و در لحظه کنونی ضروری است که قطبمای جنبش مستقل کارگری در این دوران بلبشو خواهد بود. ما نیازمند حزب مستقل طبقه کارگر هستیم که بمیدان آید و این استقلال خود را در همه زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی بنمایش بگذارد و برای پاکیزه‌گی آن مبارزه کند. مرحله کنونی مبارزه کمونیستها چنین قدمی را می‌طلبد. تشکیل حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست ضروری است تا با کاری کارستان به دوران آشفته فکری پایان دهد. تشکیل حزب باید با مبارزه علیه تقدس پراکندگی و علیه کرنش در قبال تجزیه‌پرستی توأم باشد تا بزودی ثمرات نیک خود را به بار آورد. هر چه بیشتر در این راه تاخیر گردد، کمونیستهای سردرگمی که بدنبال راه چاره می‌گردند بیشتر جذب این محافل اپورتونیستی بی‌دورما و لیبرالی می‌گردند، محافلی که ادامه زندگی کوتاه و ناپایدار آنها ضربه شکننده‌ای به روحیه این کمونیستها وارد خواهد کرد و چه بسا آنها را برای همیشه از مبارزه دلسرد کند. در این اقدام اساسی نمی‌توان تاخیر کرد. اگر هستند سازمانها و گروههایی

ادامه در صفحه ۴

گزارشی از سوئد

در روز دوشنبه ۱۱ نوامبر جمعی از فعالین چپ در استکهلم دفتر مرکزی حزب سوسیال دموکرات سوئد را اشغال نموده و از دولت این کشور خواستار آن شدند که ۱- رژیم جمهوری را محکوم کرده و قرارداد هواپیمایی جمهوری اسلامی را لغو نماید و ۲- عده‌ای از پناهجویان ایرانی در ترکیه را پذیرفته و به سیاست‌های UNHCR در آنکارا اعتراض نماید.

این آکسیون موفقیت‌آمیز پس از چند ساعت با مداخله‌ی پلیس به پایان رسید.

روز ۱۲ نوامبر سال جاری به دنبال فراخوانی از سوی کانون زندانیان سیاسی در تبعید، تظاهراتی در شهر استکهلم بر علیه جنایات برون‌مرزی رژیم جمهوری اسلامی برگزار گردید. این راه‌پیمایی اعتراضی که جمع کثیری از هم‌وطنان مبارز و آزادی‌خواه در آن شرکت داشتند، در مقابل دفتر نخست‌وزیری سوئد صورت گرفت. در چارچوب این حرکت اعتراضی عده‌ای از نمایندگان تظاهرات‌کنندگان با نماینده‌ای از دولت به گفتگو نشسته و خواسته‌های شرکت‌کنندگان را مطرح نمودند.

هم‌چنین هیئتی به نمایندگی از کانون زندانیان سیاسی در تبعید با دفاتر عفو بین‌الملل و UNHCR منطقه تماس گرفته و خواسته‌های خود را مطرح ساختند. پس از نخست‌وزیری راه‌پیمایان به مقابل سفارت پاکستان رفته و هیئتی را برای بیان خواسته‌هایشان نزد سفیر پاکستان فرستادند. در این مذاکره از دولت پاکستان خواسته شد تا علیه آدم‌ربایی و تروریسم اخیر جمهوری اسلامی در پاکستان اقدامات لازم به عمل آورده شود.

کتاب‌های ارزنده زیر را از دفتر توفان بخواهید

فلسفه مارکسیسم و رئالیسم
اسلامی

اثر فرنود

حزب توده در صحنه ایران

اثر دکتر فروتن

تحریم کوبا...

متحدین دموکرات سرمایه‌دار خود در تمام جهان برخوردار شد. در آنرو کسی از آن متحدین این اقدام را تجاوز به حقوق ملل به حساب نیاورد و با اعتقاد مزورانه بدرستی آن، عملاً در اجرای تصمیم آمریکا تلاش ورزید، امروز ولی همان متحدین سابق آمریکا که به تحریم کوبا رای موافق دادند و سپس تحریم نیکاراگوئه را که زیر بار آمریکا نمی‌رفت پذیرفتند، امروز حاضر نیستند به اوامر آمریکا گردن نهند. در راس این مخالفین اتحادیه اروپا قرار دارد.

آمریکا اخیراً قانون هلمز-برتون Helms-Burton را از تصویب گذرانده که به موجب آن بتواند تمام شرکتهای غیر آمریکائی را که به اوامر آمریکا در زمینه تحریم اقتصادی ممالک مخالف آمریکا نظیر ایران گردن نمی‌گذارند، مجازات کند. ممالک امپریالیستی اروپا که بیک باره بیاد حقوق ملل افتاده‌اند این اقدام

آمریکا را که حدود نفوذ قوانین خود را از مرزهای جغرافیائی آمریکا فراتر تفسیر می‌کند، بدرستی نقض حق حاکمیت سایر ممالک می‌دانند. در اینجا پای منافع اقتصادی امپریالیستها در میان است و این تضاد منافع به این تفسیر رای در مجمع عمومی سازمان ملل به نفع استقلال کوبا انجامیده است. البته باید از این تضاد امپریالیستها سود جست ولی خاک به چشمان مردم نپاشید که گویا دموکراسیهای اروپائی با دموکراسی آمریکائی فرق دارد. همه این استثمارگران سر و ته یک کرباسند. دموکراسی امپریالیستها همان دموکراسی طبقاتی است. این دموکراسی فاقد ارزش مطلق است. هر جا بر اساس منافع امپریالیسم تفسیر می‌گردد. دموکراسی غیر طبقاتی و ناب دروغ بزرگ بورژوازی است که شب روز در رسانه‌های گروهی خود و در اصول آموزش و تربیتی خود در مدارس به تبلیغ تحمیق‌گرانه آن می‌پردازد. باید این تجارب زنده چشمان برخی فریفتگان دموکراسی امپریالیستی را باز کند تا بفهمند که دموکراسی مورد تبلیغ آنها سرابی بیش نیست.

پاسخی به چند نامه

آقای ب از آلمان - کارت محبت‌آمیزتان را دریافت داشتیم. نسبت به درخواست‌تان در اسرع وقت اقدام خواهیم کرد. توفان سال اول و دوم (دوره‌ی جدید) نیز موجود می‌باشد. ما برای توزیع هرچه وسیع‌تر توفان به کمک خوانندگانی چون شما نیاز داریم.

آقای ف.ک. از آلمان - آدرس جدید شما به دست‌مان رسید. نسبت به درخواست‌تان اقدام شد. خانم ن.ب. از آلمان - با تشکر فراوان از لطف‌تان نسبت به نشریه توفان، خوشحال خواهیم شد چنان‌چه با گام‌های عملی منجمله تهیه گزارشات، ما را یاری رسانید. از توانایی‌هایتان در رابطه با کامپیوتر در صورت لزوم حتماً استفاده خواهیم کرد.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان در پاکستان - نامه‌تان را با تأخیر بسیار دریافت داشتیم. متأسفانه چندی است که نشریه «پیام زن» به دست ما نمی‌رسد. با ما در تماس باشید.

آقای ر.م. از آلمان - با تشکر از دعوت برای سخنرانی نامه‌ی جداگانه‌ای در رابطه با مسائل مطروحه برایتان ارسال می‌داریم. لیست شهدای حزب کار ایران و سازمان کارگران مبارز ایران را برایتان ارسال داشتیم.

آقای ر. از کانادا - با تشکر فراوان از کمک مالی‌تان، آدرس‌های ارسالی رسید. نسبت به ارسال کتاب مورد درخواست‌تان نیز اقدام گردید. رادیو پناهنده دانمارک - نامه‌تان را دریافت داشتیم. نشریه توفان و «توفان سال» را برایتان ارسال می‌کنیم. خواهشمندیم آدرس نشریه توفان را در اختیار شنوندگان خود قرار دهید. برایتان آرزوی موفقیت داریم.

یادداشت‌های زندان...

روی هم قرار داشت و در هر سالن ۱۰ تا ۱۵ اتاق وجود داشت. پنج یا شش حیاط هم با دیوارهای قطور و بسیار بودند و وجود داشت. در اتاق‌مان یک تخت سه طبقه وجود داشت که ۶ نفر روی آن می‌خوابیدند و چون راحت‌ترین جا برای خوابیدن بود، تمامی افراد به صورت نوبتی از تخت استفاده می‌کردند و ۳۸ نفر نیز روی زمین می‌خوابیدند. تمامی وسایل زندانی نیز داخل اتاق بود یعنی نزدیک به ۹۰ پتو، ۷۰-۶۰ ساک و تمامی وسایل شخصی از قبیل لباس، کفش، دمپایی، مسواک، وسایل بهداشتی، ظروف غذا و غیره. حتی سمساری‌ها و یا مغازه‌های فروش لوازم دست دوم ماشین در «اسقاطی» های میدان شوش نیز به این شلوغی نبود. بیماری‌های پوستی و گوارشی نقل و نبات زندان شده بود. وقتی وارد اتاق شدم، با وجود آن که از طریق هم سلولی‌هایم با این وضع آشنا شده بودم، جا خوردم. اتاقی بود به ابعاد ۴ متر در ۶ متر یعنی برای هر زندانی تقریباً ۵/۵ مترمربع. زندانی می‌بایست ۲۳ ساعت از شبانه‌روز را در این چهاردیواری به سر می‌برد و یک ساعت دیگر برای هواخوری، توالت (سه نوبت در روز)، ظرف شویی و غیره. در هفته یک ربع ساعت نیز وقت حمام بود. سه دوش برای ۴۴ نفر و آن هم فقط یک ربع ساعت. برای شستن لباس‌ها می‌بایست از همین وقت‌ها استفاده می‌شد. در بندهای ۱، ۲، ۳ و ۴ بیست دقیقه وقت حمام بود، در حالی که سه دوش برای ۷۰-۶۰ نفر وجود داشت و البته در سال ۶۰ نفرات یک اتاق در بندها به ۱۱۰ تا ۱۲۰ نفر هم می‌رسید.

چند روز اول برایم بسیار «خوشایند» بود. ولی بعدها هنگام خواب آرزو می‌کردم که ای‌کاش در انفرادی بودم. همیشه این‌طور است. انسان بسیار سریع آنچه را که بر او گذشته است از یاد می‌برد. در اینجا قدم‌زدن نوبتی بود و برای خواب ۴۰ سانتی‌متر در ۱/۲۰ متر جا بیشتر نبود. اگر شب به هر دلیل از جایت بلند می‌شدی و یا به پهلوی می‌چرخیدی، می‌بایست گاهی تا ساعت‌ها منتظر می‌شدی تا خودت را دوباره جا بدهی. ولی هرچه بود ۴۳ نفر هم صحبت داشتیم. ضمناً تلویزیون هم داشتیم. دیگر از اخبار مطلع می‌شدم و وسایل و موضوعات زیادی برای سرگرمی داشتیم. در هواخوری نیز ورزش می‌کردم. زخم‌های یاها و کمرم به سرعت رو به بهبودی می‌رفت. کمک‌های هم‌سلولی‌هایم در مداوای زخم‌ها برایم دلپذیر بود و احساس تنهایی را به سرعت از من دور می‌کرد. منتظر دادگاه بودم و گفته‌ی دیگران نیز این امر را تأیید می‌کرد که بازجویی به اتمام رسیده است و این مسئله باعث خوشحالی‌ام می‌شد.

سرانجام زمان دادگاه فرا رسید. چشم‌بند زدم و به دادگاه رفتم. وارد اتاقی شدم و به دستور ملایی

چشم‌بندم را برداشتم و روی صندلی نشستم. با وجود آن که در مورد دادگاه مطالب زیادی شنیده بودم، باورم نمی‌شد که آنجا دادگاه باشد. اتاقی بود ۱۰ تا ۱۲ متر. دو میز اداری در آن بود که پشت یکی از آنها آخوندی نشسته بود و در پشت میز دیگر فردی مشغول کار بود و پیرمردی نیز بالای سرم ایستاده بود. شیخک شروع به خواندن موارد «جرم» و کیفرخواست نمود که فهمیدم در دادگاه هستم. نه از هیئت منصفه خبری بود و نه از هیئت قضات و نه حتی وکیل در کار بود. تا چه رسد به دادگاه علنی، طبق قانون اساسی اسلامی!!؟ آن آخوند یا حاکم شرع! روبرو به من کرد و گفت که آیا موارد کیفرخواست را قبول دارم یا نه؟ پیش از آن که کلمه «نه» کاملاً از دهانم خارج شود، نفر دوم که تا به حال مشغول بود، به تندی دست از کارش کشید و علیه من شروع به صحبت کرد و در حین صحبت نیز فحاشی می‌کرد. آن مردک نماینده دادستان بود. بالاخره موارد کیفرخواست یک به یک سؤال شد. لجاجت و عدم همکاری با بازجو نیز از جرایم!!؟ بود. مسائلی را که بازجو از آن‌ها خبر داشت و من نمی‌دانستم، از زبان آن آخوند شنیدم و انکار کردم. بعد هم ورقه پرسش و پاسخ را جلویم گذاشت تا امضا کنم و گفت اگر اعتراضی دارم در زیر ورقه بنویسم. من نیز همین کار را کردم، با وجود آن که می‌دانستم که اعتراض من بی‌فایده خواهد بود، زیرا قبل از آن شیخک گفته بود که انکار من هیچ فایده‌ای ندارد. در عرض سه چهار دقیقه دادگاه به پایان رسید و به اتاق خود بازگشتم.

هریک از هم‌سلولی‌هایم میزان حکم را حدس می‌زد و برای آن دلیلی نیز می‌آورد. ولی هیچ‌کدام واقعی نبود و از لحن‌شان مشخص بود که قصد دلداری مرا دارند و نمی‌دانستند که با حرف‌های‌شان دلهره در دلم می‌اندازند. هیچکس و حتی خودم آن‌چه را که به فکرش رسیده بود بر زبان نمی‌آورد و من سعی می‌کردم دودستی به زندگی بچسبم و دیگران نیز سعی داشتند که کمک کنند. میل به زندگی انگیزه‌ای بود که با تمام قدرت در من ایجاد شده بود. نه! نه! ایجاد نشده بود بلکه همیشه وجود داشت و اکنون که با مرگ روبرو می‌شدم، خودنمایی می‌کرد و خود را با تمام وجودش نشان می‌داد. طبق معمول احکام در عرض ۱۰ روز صادر و ابلاغ می‌شد و در غیر این صورت، حکم اعدام و یا ابد بود که ابلاغ آن تا یک ماه نیز به طول می‌انجامید. از روز دهم به بعد حالت عجیبی پیدا کردم. تا ساعت ۲ بعد از ظهر منتظر بودم. از ساعت ۲ تا زمان خواب حالت عادی پیدا می‌کردم و زمانی که همه می‌خوابیدند، به اعدام فکر می‌کردم.

زندگی‌ام را مرور می‌کردم. ضعف و قوت خود را در زمان‌های مختلف زندگی به خوبی می‌دیدم. همه چیز

را به یاد می‌آوردم. برای خود کارنامه‌ای قطور درست می‌کردم و به آن نمره می‌دادم ولی وقتی به پایان می‌رسیدم، نمی‌توانستم به خودم بقبولانم که پرونده‌ام را ببندم.

دنایای پیرامون خود را پس از مرگ مجسم می‌کردم و در واقع آن را آن‌طور که دلم می‌خواست رقم می‌زدم و بدین صورت با رضایت خاطر به مرگ تن در می‌دادم. بدین شکل بدون این که بخواهم خود را آزار می‌دادم و بعد به خواب سبکی فرو می‌رفتم. به کوچک‌ترین اشاره‌ای و یا با کوچک‌ترین صدایی از خواب می‌پریدم. انتظار می‌کشیدم. انتظاری سخت و عذاب‌دهنده. یک ماه گذشته بود و هنوز خبری نبود. نگاه دیگران آزارم می‌داد. همه ناراحت بودند. خودم نیز وقتی فرد دیگری در همین موقعیت قرار می‌گرفت همین نگاه و همین رفتار را داشتم و حالا می‌فهمیدم که چگونه عاملی برای فشار به دیگران بوده‌ام. افراد بدون این که بخواهند برخلاف میل خود که تلاش برای «عادی‌سازی» بود، شخص اعدامی را آزار می‌دادند. تقصیری هم نداشتند. فردی زندگی‌اش به پایان می‌رسید. هیچ راهی و هیچ وسیله‌ای برای جلوگیری از این مسئله نداشتند. حتی نمی‌توانستند آن را عقب بیاورند. در نتیجه سعی داشتند چنین وانمود کنند که این‌طور نیست. می‌خواستند به فرد اعدامی تا لحظه اعدام بگویند که تو زنده خواهی ماند و هرچه بیشتر تلاش می‌شد، نتیجه معکوس‌تر و آنچه همه در انتظارش بودند، نمایان می‌گردید. تا آن موقع ۶ اعدامی از این اتاق و افراد دیگری را نیز در سلول‌های قبلی دیده بودم و حالا قرعه به نام من خورده بود. بالاخره پس از ۳۵ روز پاسداری در را باز کرد و صدایم کرد ولی هیچ اشاره‌ای به جمع‌آوری وسایل شخصی‌ام نکرد. با وسواس و دودلی در زیر نگاه سنگین و پرسش‌جویانه دیگران پرسیدم: «وسایلم را جمع کنم؟» با تعجب گفت: «نه! زودتر بیا!» از شادی چشمانم برق می‌زد. گویی می‌خواهند آزادم کنند. گویی تولدی دوباره یافته‌ام. یکی از زندانیان دمپایی‌ام را به دستم داد و صورتم را بوسید و گفت: «تبریک می‌گم! زود برگرد تا جشن بگیریم.» از خوشحالی سرپا بند نبودم. ساعتی بعد بازگشتم. ولی گویی ثانیه‌ای گذشت. وقتی وارد شدم در حالی که اشک شوق در چشمانم بود، رو به جمع گفتم: «۱۰ سال» و همه با خوشحالی به من تبریک می‌گفتند. صورتم غرق بوسه شد. شب را دور هم نشستیم، میوه خوردیم و با صدای ضعیف آواز خواندیم و دستجمعی سرود کوتاهی را سر دادیم و بدین ترتیب حکم ۱۰ ساله را جشن گرفتیم.

یادداشت‌های زندان اوین (بخش آخر)

دوباره دیدم، هنوز امکان استفاده از یک دستش را نداشت. حتی قدرت نگاه داشتن یک لیوان را نداشت و در سال ۶۷ با وجود آن که حکمش به پایان رسیده بود، او را به دار آویختند. شخص دیگری بود که بعد از محاکمه ورقه‌ای به دستش دادند که روی آن نوشته بود «هفت سال حکم قطعی بدون دلیل». ۶ ماه از دستگیری‌ام گذشته بود که به آموزش‌گاه فرستاده شدم و این بعد از آخرین تلاش بازجو بود. در آن روز مجدداً برای بازجویی رفته بودم. روی یک صندلی نشستم. در مقابلم مقدار زیادی از نشریات سازمان، ورقه‌های استنسل، کاغذهای جوهری شده و کتاب‌های بسیاری قرار داده شده بود. بازجو شروع کرد به داستان‌سرایی در مورد این که تمام افراد سازمان دستگیر شده‌اند و اطلاعات بسیار زیادی راجع به من به دست آورده است و بعد گفت بهتر است خودم به تمامی آن‌ها اقرار کنم تا شاید بتواند تخفیفی در مجازاتم به وجود آورد. وقتی که امتناع کردم درحالی که کتک می‌زد گفت: پس منتظر اعدام بشو! و بعد به سالن شماره یک آموزش‌گاه فرستاده شدم و این به معنای پایان بازجویی‌ام بود. آموزش‌گاه سه طبقه بود و در هر طبقه دوسالن روبه ادامه در صفحه ۷

گفته بودم که هیچ شماره تلفنی را حفظ نکرده بودم و هیچ آدرسی را با نام خیابان و غیره به ذهن نسپردهام. یک روز که به بازجویی رفته بودم، بازجو گفت: فکر می‌کنی بدون اعتراف خودت نمی‌توانیم محاکمه و اعدامات کنیم؟ حتی احتیاجی به دادگاه هم نیست. و کاملاً درست می‌گفت. اصلاً برایشان فرقی نمی‌کرد. تلاششان فقط برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر بود. البته اعترافات شخص نیز در میزان حکم تأثیر داشت ولی نه چندان زیاد و البته تأثیری منفی و در صورتی که می‌خواستند بدون اعتراف هم مجازات می‌کردند. در این مدت چند سلول عوض کردم و یا کسانی هم سلول شدم. برای یک هفته تعداد افراد سلول به ۸ نفر هم رسید. به هنگام خواب مسئله بسیار بفرنجی می‌شد زیرا جا برای خواب بسیار کم بود و در حالت فشرده‌ای می‌خوابیدیم. البته در مجموع وضعیت بسیار بهتر از کسانی بود که در اتاق‌های عمومی بودند چون در آنجا بازهم جای کمتری وجود داشت و شبیه به قوطی کنسرو ماهی ساردین بود. یکی از هم‌سلولانم نزدیک به دو سال را در سلول‌های انفرادی گذراند. به واسطه شدت شکنجه بیمار بود. او را آن قدر آویزان کرده بودند که دستانتش فلج شده بود و بعد از پنج سال وقتی او را

تحریم کوبا و سراب دموکراسی

این عکس العمل ممالک جهان در قبال زورگویی امپریالیسم آمریکا شکست دیپلماتیک سختی برای آمریکاست. آمریکا با زبان گلوله و گردن کلفتی می‌خواهد ملل جهان را برقیق خود در آورده و استقلال کشورها را لگدمال کند و این امر به ایجاد مقاومت عادلانه خلقها و ممالک منجر می‌شود. آمریکا نمی‌تواند یک کوبای مستقل را در کنار خودش و در کنار حیات خلوت امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین تحمل کند. کشور مستقل در جوار آمریکا، تجاوزی آشکار به حیطه نفوذ این امپریالیسم به حساب می‌آید. وقتی آمریکا این تحریم را در باره کوبا به اجراء گذارد، دوران جنگ سرد بود و در آن دوران از همدستی

در ۱۲ نوامبر امسال مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نشست خود، محاصره بازرگانی آمریکا علیه کوبا را که سی سال تمام بر ضد همه قوانین انسانی، اخلاقی، حقوقی و مدنی از جانب امپریالیسم آمریکا باجاء گذارده شده است با اکثریت ۱۳۷ رای مخالف به ۳ رای موافق و ۲۵ رای ممتنع محکوم نمود. سه کشوری که با بی شرمی تمام رای به ادامه تحریم بازرگانی کوبا دادند بغیر از آمریکا، نوکرش در منطقه صهیونیستهای اسرائیلی و جمهوری جدید و التاسیس و سابقاً باصطلاح سوسیالیستی ازبکستان! بودند (در ازبکستان همان روزیونیستهای زمان برژنف-گورباچف-یلتسین بر سر کارند- توفان).



معجون مهلک و زاه درمان

گفته می‌شود که چپی‌ها جمع شوند با یکدیگر بحث و جدل کنند، گپ بزنند، نشریه‌ای مشترکی منتشر نمایند که در آن هر کس هر چه دل تنگش می‌خواهد بگوید، به موارد مورد اختلاف پردازند و به یکدیگر پاسخ دهند تا شاید از این آش شله قلمکار، معجزه‌ای رخ دهد و حزب کمونیست ایران و یا سازمان واحد طبقه کارگر ایران تولد یابد. این امر از نظر طبقاتی از تفکر روشنفکرانه خرده بورژوازی سرچشمه می‌گیرد. روشنفکرانی که از ضربه شکست قد راست نکرده‌اند و مرعوب تبلیغات سنگین بورژوازی هستند، تحت تأثیر این فضا مشتی "چپی" روشنفکر تلاش دارند با نظریات صد و هشتاد درجه مخالف یکدیگر در کنار هم بنشینند، وقت تلف کنند، افسانه بسازند، نظریه پردازند، دنیای تا با امروز را نفی کنند و مجدداً از صفر آغاز کنند و روحیه روشنفکرانه خود را ارضاء نمایند. بازار تئوریهای من در آوردی در این محافل روشنفکری که بر بی عملی و بی دورنمایی صرف خود پرده استار می‌کشند و مبارزین را با شبه مبارزه سرگرم می‌کنند گرم است و مسلم این است که از این محافل گپ روشنفکری موشی هم زاده نخواهد شد. اگر سالهای سال نیز این گپ زنی‌ها دوام آورد اثر مثبتی برای مبارزه عملی و تشکل طبقه کارگر ندارد. صرفاً ارضاء خواستهای روشنفکری و اقناع خود است و در نهایت تجمی در زیر پرچم بورژوازی و سوسیال دموکراتیک. این محافل در درجه اول نقش منفی در جنبش کمونیستی دارند زیرا هدف آنها از بین بردن ادامه در صفحه ۵

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هر چه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صریح، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مبالغ از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرسی
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر